



معصومه عبداللہزادہ آرپناہی

تعمیرک رؤیا

خاطرات فاترہ کعبی نیا: همسر روحانی شهید مدافع حرم، جابر حسین پیر

www.ketab.ir



تغیریک رؤیا

خاطرات فاتره کعبی‌نیا: همسر روحانی شهید مدافع حرم، جابر حسین پور

مصاحبه و تدوین: معصومه عبدالله زاده آریا‌های

ویرایش: محمد مهدی عقابی

ناشر: خط مقدم

چاپ دوم، ۱۴۰۱ | شمارگان: ۵۵۵ نسخه

طراح: نقوش روی جلد: روح‌الله فاضلی | افکاش: چهره‌ی شهید: محسن فرجی

کتاب کارگاه طراحی خط مقدم | صفحه‌آرایی: سید محمد حسین قادری



@khatemoqadam_ir



www.khatemoqadam.ir



۰۲۵۳۷۸۳۷۶۵۶

۰۹۱۳۹۸۲۵۳۷۹



فم - خیابان معلم، مجتمع ناشران، فروشگاه شماره ۱۰۱



سرشناسه: عبدالله زاده آریا‌های، معصومه، ۱۳۵۵ -

عنوان و نام پدیدآور: تغییریک رؤیا: خاطرات فاتره کعبی‌نیا: همسر روحانی شهید مدافع حرم، جابر حسین پور

مصاحبه و تدوین: معصومه عبدالله زاده آریا‌های؛ ویرایش: محمد مهدی عقابی

مشخصات نشر: فم: خط مقدم، ۱۳۹۹

مشخصات ظاهری: ۱۹۲ ص

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۵۱۰۰۲-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیا

عنوان دیگر: خاطرات فاتره کعبی‌نیا: همسر روحانی شهید مدافع حرم، جابر حسین پور

موضوع: حسین پور، جابر، ۱۳۶۹-۱۳۹۴

موضوع: کعبی‌نیا، فاتره، ۱۳۷۰- - خاطرات

موضوع: کعبی‌نیا، فاتره، ۱۳۷۰- - مصاحبه‌ها

موضوع: شهیدان مسلمان - - سوریه - - سرگذشتنامه

موضوع: Biography - - Syria - - Muslim martyrs

شناسه افزودن: عقابی، محمد مهدی، ویراستار

رده بندی کنگره: BP۵۲/۶۶

رده بندی دبی: ۲۹۷/۹۹۸

شماره کتابشناسی ملی: ۷۳۹۵۳۸۷

مقدمه

کارنوشتن را ۲۴ دی ۱۳۹۷ شروع کردم. عجیب این که این تاریخ برایم خیلی آشنا بود! هرچند صفحه که می‌نوشتم، دوباره به یاد بیست و چهارم دی می‌افتادم؛ اما نمی‌دانستم این تاریخ چرا برایم آشناست.

چند صفحه‌ای که نوشتم، متوجه شدم بیست و چهارم دی، تاریخ شهادت شیخ جابر است.

کار تا اسفند طول کشید. عید در راه بود و می‌بایست خانه‌تکانی می‌کردم. همسایه‌هایم خانه‌تکانی را تمام کرده و آماده‌ی پذیرایی از نوروز ۱۳۹۸ و مهمان‌هایشان بودند.

ولی من هنوز دست به سیاه و سفید نزده بودم. عید از راه رسید. مهمان‌ها می‌آمدند و می‌رفتند. یکی از مهمان‌های شهرستانی‌ام اصرار می‌کرد برویم زیارت اهل قبور. می‌گفت می‌خواهد برود سر مزار شهدا. برای ما عادی بود که کسی به اهواز بیاید و بخواهد به زیارت شهدا برود. خوزستان و اهواز را همه به جنگ و شهادت و

شهدای می‌شناسند.

آماده شدیم و خانوادگی رفتیم
بهشت‌آباد. تا رسیدیم قطعه‌ی شهدای مدافع
حرم، مهمان‌مان رفت سر مزار شهید جابر حسین‌پور.
کنارش رفتم و گفتم: می‌شناسیش؟
گفت: رفیق بودیم؛ ناز و نعمت در کویت را رها کرد، آمد
ایران، برای درس طلبگی. مدتی رفت عراق، و بعد هم آمد سوریه.
این‌طوری با هم آشنا شدیم.
گفتم: راست می‌گی؟ یعنی می‌تونی درباره‌اش صحبت کنی؟ از
اخلاقش، از رفتارش، از کارش تو سوریه بگی؟
روبه‌روی او نشستم، و او برایم از شهید حرف زد.
حالا این کتاب، تصویر زندگی مردی ست که به همه‌ی تعلقات
پشت پا زد تا به هدف بزرگ‌تری برسد.